



کد خبر : 10641784



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۷ ۱۴:۰۵

تفسیر سوره حشر جلسه 05 (تدریس: مشهد مقدس)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} {7} مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرُّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ} {8}.

کلمه «فیه» که به معنای رجوع است ظاهراً مطلق رجوع را نگویند آن رجوع به خیر را می‌گویند که «فإن فاءت فأصلحوا بينهما» و اگر احياناً بر رجوع به شر هم اطلاق می‌شود با قرینه است فیه را هم که

فته مي‌گویند چون هر کدام در کارهاي خیر به دیگری مراجعه می‌کنند و پشتیبان دیگری‌اند {كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ} [1] فئه عبارت از آن گروه خاصی است که «يرجع بعضهم إلی بعض» و آنچه که در این کریمه مطرح است این است که چرا فرمود: {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ}، نه «إلی رسوله»؛ این یا برای آن است که «فیء» به معنای رد است نه رجوع و رد با «علي» یاد می‌شود؛ نظیر آیه 33 سوره «ص» این است که فرمود: {رُدُّوْهَا عَلَي فَطَفِقَ مَسْحًا بِالشُّوقِ وَالْأَغْنَانِ} که «رَدّ علیه» یاد شده و «علي» به عنوان صلّه رَدّ یاد شد؛ همان‌طوری که «رَدّ الیه» می‌گویند، «رَدّ علیه» هم می‌گویند؛ اینجا به این مناسبت که «فیء» به معنای رد است با «علي» یاد شد یا نکته بالاتری دارد و آن اینکه آنچه که به شما برمی‌گردد فیضی است از خدا که بر شما نازل شده است. این نزول رحمت الهی را که از بالا یادآور می‌شود با «علي» یاد کرده است فرمود: {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ}؛ همین معنا در سوره مبارکه «احزاب» هم هست آیه پنجاه سوره «احزاب» این است که {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ}؛ یعنی که {مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكِ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ}؛ یعنی «أنزل الله عليك بركة». بر اساس این نکات این کلمه «فیء» با «علي» یاده شده است.

در آیه اول سخن از بیان مصرف نیست، سخن از دفع توقّع است. وقتی یهودیهای بنی‌نضیر جلاي وطن کردند، اموالشان ماند، رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) این اموال را بین مهاجرین توزیع کرد و چیزی به انصار نداد، مگر به سه نفر انصاری که خیلی مستمند بودند. شاید عده‌ای سؤال می‌کردند که چرا این اموال را بین همه عادلانه توزیع نکرد! آیه نازل شد که این کار ربطی به شما ندارد، شما دسترنجی ندارید؛ {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ حَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ}، شما يك چند قدم پیاده تا قلعه‌های یهودیهای بنی‌نضیر رفتید و کار با امداد غیبی گذشت نه با جنگ شما پس شما حقی ندارید و هر کاری که رسول خدا در اموال یهودیهای بنی‌نضیر کرد رأی او نافذ است؛ این درباره خصوص اموال یهودیهای بنی‌نضیر.

اما تتمّه این آیه آن است که خدا فرمود: {وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَي مَن يَشَاءُ} خدای سبحان هر جایی که امداد غیبی لازم باشد آن را امضا می‌کند چه اینکه شما در جریان فتح مکه هم با امداد غیبی پیروز شدید. در سوره «فتح» آیه 24 این است که {وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيَّدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا * هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَجَلُّهُ} فرمود: کفار مکه همان مقتدرانی بودند که نگذاشتند شما به مکه بروید و حجتان را انجام بدهید او بود که بدون خونریزی مسئله را حل کرده است {وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيَّدِيَكُمْ عَنْهُمْ} بدون خونریزی مسئله فتح تاریخی مکه را حل کرد؛ پس خدا هر وقتی صلاح بداند امداد غیبی را نازل می‌کند بدون خونریزی {وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَي مَن يَشَاءُ} که نمونه این هم بعدها در جریان فتح مکه اتفاق افتاد و قبلاً هم اینها مشاهده کردند.

اما کریمه «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» این برای بیان مصرف است که مصرف آنچه که به نام فعل نصیب رسول خدا می‌شود، عبارت از این شش قسم‌اند: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» مصارف «فیء» عبارت از این شش گروه‌اند، «فیء» قسمی از اقسام انفال است، برای انفال يك حکم جدایی است، حکم مطلق انفال را «فیء» ندارد؛ چون «فیء» قسمی از اقسام انفال است و حکم مختص دارد در قرآن بیان شد. حکم انفال جداست که فقط برای خدا و پیامبر است دیگر سخن از یتاما و مساکین و ابنای سبیل و مانند آن مطرح نیست که ملاحظه فرمودید بعد هم آیه انفال خوانده می‌شود؛ اما «فیء» چون قسمی از اقسام انفال است و حکم جدایی دارد؛ لذا هم در قرآن جداگانه بحث شد، هم در کتابهای فقهی «فیء» گرچه در باب انفال بحث می‌شود؛ اما يك مسئله خاصی را به خود اختصاص داده است. فرمود: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ» این کلمه «لله» را نوعاً علمای اهل سنت می‌گویند برای تبرک است؛ ولی امامیه «وفاقاً و تبعاً للأئمة (علیهم السلام)» می‌فرمایند این برای بیان سهم است که یکی از سهام برای وجود مبارک ذات اقدس الهی است. اینکه خدای سبحان خود را سهم می‌داند، برای آن است که به این مسئله بها بدهد، نه برای تبرک محض باشد؛ گاهی در احکام تکلیفی، گاهی در احکام وضعی، خداوند خود را سهم می‌داند تا به آن حکم تکلیفی حرمت بیشتری بنهد و به این حکم تکلیفی دیگر بها بدهد. درباره حکم تکلیفی نظیر همان اول سوره «نساء» است که فرمود: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» فرمود از خدا و ارحامتان بپرهیزید تقوا داشته باشید از خدا و از ارحام این نه برای آن است که فقط تبرکاً ذکر شد بلکه تقوای از خدا واجب تکلیفی است فرمود مؤمنین «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» برای اینکه به این صله رجم حرمت بدهد به این بها بدهد نام خدای سبحان در کنار او ذکر شده است، گرچه نام خدا هر جا ذکر بشود تیمن و برکت را به همراه دارد؛ اما این حکم تکلیفی را هم دارد هم «اتَّقُوا اللَّهَ» واجب است، هم «اتقوا الارحام» واجب است لذا فرمود: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ».

گذشته از اینکه می‌خواهد از نظر حکم تکلیفی یا وضعی به او بها بدهد آن مال را هم از حرمت خاص برخوردار می‌کند. بین انفال و فیء که جزء انفال است و بین زکات فرق است. در زکات خدا سهم است، در فیء و انفال هم بشرح ایضاً خدا سهم است؛ اما تعبیر گوناگون است برای اینکه مال دو سنخ است. درباره زکات نمی‌فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلَّهِ وَالْمَسَاكِينِ». یکی از مصارف هشت‌گانه زکات همان «فی سبیل الله» است نام خدا برده می‌شود؛ اما به عنوان «وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ» در وسط مصارف هشت‌گانه؛ ولی مسئله انفال و مسئله فیء چون حرمت خاص دارد و يك مال مخصوصی است، اول نام خدا ذکر می‌شود که «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ»؛ پس این کلمه «الله» به عنوان تبرک نیست که پیامد تکلیفی یا وضعی نداشته باشد؛ بلکه حکم وضعی است و به دنبال آن هم حکم تکلیفی؛ یعنی یکی از این سهام شش‌گانه به خدا تعلق دارد و تخلف از این هم معصیت خواهد بود؛ منتها مجری کار خدا نماینده خدا و خلیفه خداست امام مسلمین هرگز نماینده مردم نیست که بشود وکیل مردم بلکه نماینده خداست و نایب؛ ولی عصر است می‌شود؛ ولی مردم نه وکیل مردم. لذا در اول این حکم فرمود:

{مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ} و اگر ما این کلمه «لله» را بگوییم برای تبرک است و سهمی ندارد دلیل می‌خواهد؛ در حالی که دلیل به عکس است: {فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى} این «ذی القربی» همان‌طوری که در بحث قبل ملاحظه فرمودید یقیناً عام نیست؛ یعنی منظور این نیست که به فامیلها و اقربای خود شما مؤمنین بدهید وگرنه معنای آن این بود که به همه مؤمنین برسد؛ چون هر کسی اقربایی دارد شما اقربایی دارید و اقربای دیگران هم هستید؛ پس مقصود از این «ذی القربی»، «ذی القربا»ی خود رسول است.

{وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ} از این کلمه ذی القربی می‌شود استفاده کرد به قرینه عقلی و شواهد دیگر که منظور قُربای رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است؛ اما درباره یتاما و مساکین و ابن‌سبیل که سیادت شرط است آن باید با روایت فهمیده بشود.

پرسش:...

پاسخ: «واو»، «واو» توزیع مصارف شش‌گانه است، در مبحث خمس هم ثابت شد که بحث لازم نیست. سخنی از مرحوم سیدمرتضی (رضوان الله علیه) نقل شده است که سرّ اینکه یتاما و مساکین جمع یاد شد و ذی القربی مفرد است، نفرمود «و لذوی القربی»؛ بلکه فرمود: {وَلِذِي الْقُرْبَى} این برای آن است که امام بعد از رسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) یک نفر است. در هر عصری یک نفر زعیم مردم خواهد بود و چون ائمه یکی پس از دیگری امامت را به عهده داشتند؛ لذا در این کریمه نفرمود «و ذوی القربی»؛ فرمود: {وَلِذِي الْقُرْبَى}؛ اما درباره یتاما و مساکین جمع آورد. گرچه این نکته دور از لطافت ادبی نیست؛ اما احتمال اینکه این «ذی القربی» جنس باشد هست، چه اینکه «ابن‌السبیل» را هم مفرد آورده نفرمود «و أبناء السبیل»، این «ابن‌السبیل» هم در این آیه مفرد است هم در آیات دیگر، با این مقدار نمی‌شود استنباط کرد که منظور امامت فردی است؛ چون در هر عصری یک نفر زعیم مردم است. منظور از این «قُربی» در قرآن کریم وقتی قرینه‌ای همراه نباشد، همان قُربای رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است که {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} [2] این مشخص است که منظور قُربای رسول اکرم‌اند، چه اینکه در سوره مبارکه «اسراء» هم وقتی این آیه نازل شد که {وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ}، سؤال شده است از جبرئیل (سلام الله علیه) که منظور از این {ذَا الْقُرْبَى} کیست؟ فرمود اهل بیت فاطمه (صلوات الله علیها) است. [3] این کریمه که در سوره مبارکه «اسراء» نازل شده آیه 26 سوره «اسراء» که {وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا}، مسکین مشخص است، «ابن‌السبیل» مشخص است؛ اما «ذوی القربی»؛ یعنی فامیل؛ یعنی رَجَم، در او فقر شرط نیست. الآن یکی از سهام شش‌گانه‌ای که در همین آیه «فیء» مطرح است ذی‌القرباست؛ همان‌طوری که در رسول الله، فقر شرط نیست، در «ذی‌القربی» هم فقر شرط نیست؛ اما مسئله یتاما و مساکین و ابن‌السبیل، آنها البته فقیر باید باشند، فقر شرط است، «ذی‌القربی» حق حکومتی اینهاست، نه این حق معیشتی اینها؛ لذا در «ذی‌القربی» فقر شرط نیست؛ اما در آنها فقر شرط است. از این کریمه که {وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ} به انضمام روایات استفاده می‌شود که منظور از «ذی‌القربی» اهل بیت (علیهم السلام)‌اند. وقتی این

آیه نازل شد {وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ} رسول خدا از جبرئیل (سلام الله علیهما) سؤال کرد که منظور از ذی‌القربی کیست؟ فرمود فاطمه (سلام الله علیها) این بود که حضرت را احضار کرد و فدک به او داد که شده نَحْلُهُ او. حکم مسکین و «ابن‌السبیل» مشخص است و در جریان مسافرت امام سجاد (سلام الله علیه) به شام هم کاملاً روشن است که حضرت به آن مرد شامی فرمود: اگر قرآن بلدی مثلاً این آیه را بخوان آیه {وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ} را بخوان و خلاصه ما همانها هستیم.[4] پس این «ذی‌القربی» به کمک روایات با شاهد داخلی معلوم می‌شود که منظور قُرْبایی خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و در اینها فقر شرط نیست؛ اما نه برای آن است که اینها مال را بگیرند که بشود {ذُوْلَهُ بَيْنَ الْأَعْيَانِ مِنْكُمْ}؛ برای اینکه اینها مال را بگیرند و مسلمین را اداره کنند: {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ}.

اختلاف دیگری که بین عامّه و خاصّه است این است که بسیاری از آنها گذشته از اینکه این سهم را پنج قسم کردند نه شش قسم، می‌گویند بعد از ارتحال رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همه این اقسام دوگانه رخت برمی‌بندد؛ یعنی سهم رسول و سهم «ذی‌القربی» از بین می‌رود. می‌ماند مصرف یتاما و مساکین و «ابناء‌السبیل» که این سهام معروف بین اهل سنت است، گرچه بعضیها هم پذیرفتند که نه، این سهم باقی است و اما علمای خاصّه «تبعاً للنصوص الخاصّه» که از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است این است که آنچه که سهم خداست به عنوان «فی سبیل الله» در اختیار رسول الله است و آنچه که سهم رسول الله است، بعد از ارتحال آن حضرت به «ذی‌القربی»؛ یعنی ائمه (علیهم السلام) می‌رسد. پس این دوتا اختلاف اساسی است بین این دو گروه؛ {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ} در اینها فقر شرط نیست؛ چون اینها مصرف حکومتی دارند نه مصرف معیشتی.

{وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ وَابْنِ السَّبِيلِ} آیاتی که مصرف مال را بیان می‌کند سه گروه است: آیات خمس، آیات انفال و آیات غنیمت و آنچه که در آیه زکات مطرح است، گرچه طایفه چهارم هست؛ ولی دیگر سخن از مسئله «فیء» و انفال نیست، به انضمام آن طایفه می‌شود چهار طایفه. مسئله خمس و مسئله انفال در سوره مبارکه «انفال» است، آیه اول سوره «انفال» همین جریان انفال را ذکر می‌کند که {يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ} سؤال می‌کنند که انفال را چگونه باید توزیع کرد؟ انفال شامل «فیء» و غیر «فیء» می‌شود، درآمدهای عمومی است؛ چون مال در اسلام به چند قسمت تقسیم می‌شود: یک قسم برای دولت است، یک قسم برای مردم است، یک قسم برای اشخاص؛ برای اشخاص همان است که هر کسی با دسترنج خود فراهم می‌کند، این مال شخصی است که هر کسی با دسترنج خود فراهم می‌کند یا ارث می‌رسد یا به او هبه می‌کنند یا مانند آن. مال مِلَّت و مال اَمْت همان است که می‌گویند «فیء للمسلمین» که این اختصاصی به شخص معین ندارد، اراضی «مفتوحة عنوة» و مانند آن می‌گویند «فیء للمسلمین»، اینها برای مِلَّت اند نه برای شخص معین؛ منتها برای حفظ نظام و لی مسلمین، ولی حفظ و تنظیم و توزیع است. قسم سوم اموال دولتی است که اصلاً مال اشخاص نیست، نه مال شخص است نه مال اَمْت و مِلَّت. انفال؛ نظیر آنچه که به نام دریاها و کرانه‌ها و کناره‌های دریا و

موات و جنگلها و اینگونه از امور، «وارث مَن لا وارث له» یا قطایع و سفایای سلاطینی که رخت برپسته‌اند یا زمینی که «انجلی علی أهلها»، اینها نه برای شخص است نه برای اُمّت و ملّت، فقط برای دولت اسلامی است برای امامت است و برای شخص ولیّ مسلمین، ولایتِ شخص ولیّ مسلمین است نه برای شخص او. خمس هم از همین قبیل است، خمس این‌چنین نیست که این بیست درصد برای شخص معین باشد یا برای اُمّت اسلامی باشد این برای امام است برای مقام دولت است؛ آن هم اختلاف نظر هست که آیا کسانی که در زمان غیبت به سر می‌برند، شخصیت حقیقی آنها که هیچ سهمی ندارد، شخصیت حقیقی آنها یک فرد عادی است و این اموال برای شخصیت حقیقی آنها نیست و گرنه ارث می‌بردند و به دیگران ارث می‌دادند، سخن از شخصیت حقوقی آنهاست؛ یعنی امامت آنها. آیا امامت اینها و ولایت اینها و رهبری اینها؛ یعنی این جهت، این شخصیت حقوقی، مالک این اموال است یا متولّی این اموال؟ اگر امام معصوم (سلام الله علیه) باشد شخصیت حقوقی آن امام؛ یعنی امامت، مالک اموال است؛ یعنی مالک انفال است، مالک «فیء» است، مالک خمس است و ماند آن، و اما اگر امام معصوم نباشد شخصیت حقوقی این ولیّ مسلمین نه شخصیت حقیقی او، متولّی اخذ، حفظ، صرف و توزیع عادلانه اوست؛ مثل اموال موقوفه که متولّی، ولیّ اخذ و حفظ و توزیع است نه مالک، متولّی در توزیع و حفظ و اخذ و صرف نقش دارد، و گرنه ملک متولّی نیست. این کسی که رهبر مسلمین است مالک وجوهات نخواهد شد، ولیّ وجوهات است متولّی وجوهات است، جهت حقیقی که برای ائمه (علیهم السلام) است آنها مثلاً مالک‌اند.

{مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى}؛ این «ذی‌القربی»؛ یعنی ائمه (علیهم السلام) که به جای رسول می‌نشینند، آنها در حقیقت شخصیت حقوقی آنها برای اینهاست، اگر این «لام»، «لام» ملکیت باشد و درباره نایبان آنها، آنها متولّی این کارند نایب این کار نایب مالک حقیقی‌اند و ولیّ در اخذ و صرف‌اند. {يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ} این {لِلَّهِ} هم تبرکاً اخذ نشده است گرچه نامش همه‌جا با برکت است اما این برای بیان سهم است.

پس در اینجا اشخاص دیگر یتاما و مساکین و مانند آن اصلاً سهمی ندارند و چون آنچه که برای رسول است به امام معصوم بعدی (علیه السلام) می‌رسد و برای شخصیت حقوقی است، امام معصوم بعدی هم جانشین رسول اکرم هست و مالک انفال خواهد بود؛ این می‌شود مالهای دولتی که اصلاً کاری به مردم ندارد؛ منتها ولیّ مسلمین چون معصوم است مال دولتی را به سود اسلام و مسلمین صرف می‌کند. پس مال در اسلام به سه قسم تقسیم می‌شود مال شخصی، مال عمومی و مال دولت که برای نظام اسلامی است.

آن‌گاه درباره انفال این‌چنین آمده است و «فیء» چون قسمی از انفال هست و حکم جدا دارد برای او حکم جداگانه یاد می‌کنند. اما غنیمت که در بحث قبل اشاره شد حکم آن از هر دوی اینها فرق می‌کند و جداست؛ آیه 41 سوره «انفال» این است که {وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ

النَّفْيِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ غنیمت اختصاصی به غنایم جنگی ندارد؛ یعنی آنچه که شما بهره بردید مصداق کاملش البته غنایم جنگی است. در غنیمت همه اینها مال امام نیست؛ بلکه چهار پنجم آن برای همانهایی است که مقاتله کردند و مانند آن، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و «ذی القربا» و یتاما و مساکین و «وابن السبیل» است که این میشود بیست درصد و این غنیمت چون مهم است، خدا هم برای اثبات او تأکیدات فراوانی کرده است، هم آنهایی که این مالها را نمی‌پردازند و اکتناز می‌کنند آنها را تهدید کرده است، برای اهمیت این مسئله، اول فرمود: {وَأَعْلَمُوا} این کلمه {وَأَعْلَمُوا} نشانه اهمیت مطلب است؛ بعد با جمله اسمیه و حرف تأکید یاد کرد، دو؛ و در پایان فرمود: {إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ}، سه؛ این سه نکته تأکیدی نشانه اهمیت مسئله پرداخت خمس است. {وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ} که سه نکته تأکیدی در همین جمله هست.

درباره زکات این چنین نیست، درباره زکات سهمی هم برای خدا هست؛ اما آنجا نه به عنوان «لله»؛ بلکه به عنوان «فی سبیل الله»؛ چون درباره زکات سخن از اوصاف بودن و مانند آن هست، برای اینکه ذات اقدس الهی منزه از این گونه از اموال هست؛ لذا فرمود «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلَّهِ»، چه اینکه رسول و ذی القربی (علیهم الصلاة و علیهم السلام) هم سهمی از زکات ندارند. آیه شصت سوره «توبه» مصارف هشت گانه را ذکر می‌کند: {إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ}؛ این مؤلفه قلوبهم که یکی از مصارف هشت گانه زکات است، نه برای آن است که واقعاً قلب اینها با مال با مسلمین یکسان بشود که با آیه: {لَوْ أَنفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا آَلَفْتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ} [5] منافی باشد؛ بلکه برای تقلیل عداوت اینهاست تا اینها کمتر کارشکنی بکنند و مانند آن؛ نشانه آن این است که با این «مؤلفه قلوبهم»، همان کفرشان تبدیل به نفاق شد، نوعاً این طور بود. اینها قبل از فتح مکه و دریافت این سهم «مؤلفه قلوبهم» کافر بودند، بعد هم منافق شدند، نوعاً این چنین بودند. {إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ} که این «فی سبیل الله» برای همیشه هست، زکات هم برای همیشه خواهد بود.

پس توزیع اموال را گاهی به صورت «فیء»، گاهی به صورت انفال، گاهی به صورت خمس، گاهی هم به صورت زکات مشخص کرده است و کسانی که این وجوه شرعی را نمی‌پردازند در همین سوره «توبه» تهدید کرده است؛ آیه 34 سوره «توبه» این است که {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَكُونُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيُضَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ} آن بهشت فروشها و آن توبه فروشها و آن شفاعت فروشها و مانند آن که در دربار دیگران بود، در کلیسا و کنیسه بود، زمینه این گونه از آیات را فراهم کرده است. فرمود: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَكُونُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيُضَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ}، چه موقع عذاب الیم هست؟ {يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا

مَا كُنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ؛ همانهایی که مال بی‌جهت می‌گیرند، همانهایی که مال را باید بپردازند، ولی اکتناز می‌کنند و نمی‌پردازند؛ می‌فرماید این مال به صورت يك اسكناس یا سگه غیر قابل سوختن در می‌آید، اگر پول است به صورت يك اسكناس نسوز در می‌آید، اگر سگه است به صورت يك سگه گداخته نسوز در می‌آید. سگه‌ای است که با آن حرارت {يَمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا} در آن حرارت هزارها درجه و بالاتر از حرارتهای شمس و مانند آن، گداخته می‌شود؛ ولی آب نمی‌شود چه اینکه اسكناس در آنجا مشتعل می‌شود ولی نمی‌سوزد؛ همان پولی که قبلاً به دست يك انسان خیر بود و در راه خیر صرف کرد، همان پول را يك انسان خیر می‌بیند که به صورت روح و ریحان و به صورت گل در آمده و همان پولی که بعدها به دست يك انسان مُکتنز و ذخیره کننده و مُحْتَرک در آمده، این شخص محترک می‌بیند همین پول است که به صورت فلز گداخته در آمده؛ چون وضع قیامت غیر از وضع دنیا است. مکانی که صدها بار و هزارها بار اماکن گوناگون در آن مکان ساخته شده است، گاهی میکده شد، گاهی مسجد شد، گاهی مدرسه شد، گاهی خیابان شد، گاهی بیابان شد، آن روزی که {إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ} همه همان مکان را در وضع خاص خود در حالت واحده می‌بینند و این مکان در حالت واحده هم برای همه یا شفاعت می‌کند یا شکایت می‌کند یا گواهی می‌دهد و مانند آن. در حال واحده مکان به صور گوناگون در می‌آید، پول به صور گوناگون در می‌آید خلاصه چنین عالمی است.

فرمود: {وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا}؛ این «واو» {وَالَّذِينَ} هم که ملاحظه فرمودید که سیوطی در درّ منثور [6] و چه دیگران [7] هم نقل کردند که معاویه خواست این «واو» {وَالَّذِينَ} را بردارد که این «الذین» بیان باشد برای همان احبار و رهبان که خواست با این دسیسه ثابت کند که اکتناز فقط برای احبار و رهبان حرام است برای مسلمین حرام نیست این بود که هم اُبی و هم اباذر (رضوان الله علیه) که نقل شده است که فرمودند: «لأضعن سيفي على عاتقي فألحقوها»؛ من شمشیر را از دوشم نمی‌کشم مگر اینکه این «واو» سر جایش باشد. معاویه به وراقها دستور داده بود که این «واو» {وَالَّذِينَ} را که جمله را قطع می‌کند این را بردارد تا «الذین» عطف بیان بشود برای احبار.

علی ای حال فرمود: {وَالَّذِينَ}؛ این {وَالَّذِينَ} يك اصل کلی است «واو» آن هم «واو» استیناف است، چه احبار و رهبان و اهل کتاب، چه اهل قرآن، هر کسی بخواهد اکتناز کند و در راه خدا انفاق نکند {فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ} چه موقع عذاب الیم هست؟ {يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ}، همین مال گداخته می‌شود {فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ}. بنابراین هم خصوصیهایی مصارف مشخص شد و هم تهدیدی که قرآن کریم راجع به مال و حفظ مال و اکتناز مال و مانند آن کرده است؛ لذا در آیه محل بحث فرمود: {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً} این اصل کلی است این يك تعلیل است، این نه برای آن است که مثلاً در خصوص «فیء» {كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ} هست؛ اما در انفال این چنین نیست، در خمس این چنین نیست، در زکات این چنین نیست در موارد دیگر این چنین نیست؛ بلکه این

{كَي لَا يَكُونُ ذُوْلَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ} يك علّت حاکمی است، گرچه درباره خصوص «فیء» وارد شده است؛ اما علت همان طوری که در بحثهای خودش ملاحظه فرمودید معمم است. و این {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَي رَسُوْلِهِ} هر چه را که بدون جنگ و خونریزی نصیب امت اسلامی شده است برای ولی آن عصر است و این اختصاصی به کار یهودیهای بنی‌نضیر، بنی‌قریظه، بنی‌قینقاع و یا مشرکین ندارد، در این چهار گروه ذات مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چهار حکم گوناگون کرده است و اما اصل حکم مطلق است {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَي رَسُوْلِهِ مِنْ أَهْلِ الْقَرْيَةِ} این مطلق است، این {فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِي الْقُرْبَى}. لذا وقتی در آن جریان که مهدی عباسی در حضور امام هفتم (صلوات الله و سلامه علیه) سخن از استرداد مظالم را به میان می‌آورد. حضرت فرمود: حالا که در کُرسی ردّ مظلمت نشسته‌ای، فدک ما را هم به ما برگردان! مظالم ما را هم به ما برگردان! [8] حالا ملاحظه بفرمایید که امام هفتم فدک را تا کجا معنا می‌کند و همچنین امام هشتم (سلام الله علیه).

از عیون اخبار الرضا نقل شده است که در جریان مجلس امام هشتم (سلام الله علیه) با مأمون (علیه اللعنه) در فرق بین عترت و امت که عترت طاهره با توده مردم فرق دارند، یک حدیث طولانی است. [9] این معانی الاخبار مرحوم صدوق، یک کتاب بسیار لطیف و ظریفی است، ایشان عترت را در آنجا معنا کرده است. هر ذریه‌ای را نمی‌گویند عترت؛ اصولاً عترت آن رگه‌های مویی و نازک و باریکی است که این نافه آهو را به هم پیوند می‌دهد. این نافه آهو که بهترین عطر طبیعی است و مشک است نه مُشک این مشک با آن رگه‌های مویی رقیق به هم بسته است، آنها را می‌گویند عترت؛ هر چیزی را نمی‌گویند عترت. این خاندان که معطرند، طیب‌اند، اینها را می‌گویند عترت، عترت طیبیه هستند، عترت طاهره هستند. [10]

علی ای حال امام هشتم برای اینکه ثابت کند عترت طاهره (سلام الله علیهم) با توده مردم فرق دارد، ادله فراوانی آورد یکی از آن ادله این است که امام هشتم فرمود: «و الآية الخامسة» آیه پنجم، دلیل پنجم این است که «قول الله تعالی: {وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ}» - این تفسیر نور الثقلین است. روایاتی است که در ذیل همین آیه سوره «حشر» در تفسیر نور الثقلین آمده - {وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ} [11] این خصوصیتی است که «خُصُوصِيَّةٌ خَصَّهُمُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ بِهَا وَ اضْطَفَاهُمْ عَلَى الْأُمَّةِ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ)» حضرت فرمود: «ادْعُوا لِي فَاطِمَةَ فَدَعَيْتَ لَهُ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ ص هَذِهِ فَذَكَ هِيَ مِمَّا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ»، یعنی این صغراست و کبرای قیاس هم این است که هر جا که «لم يوجد عليه بخيل و لا ركاب»، برای رسول الله است. «وَ هِيَ لِي خَاصَّةٌ ذَوْنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ من این را به تو نَحْلِه کردم. «نَحْلِه»؛ یعنی هبه «خَاصَّةٌ ذَوْنَ الْمُسْلِمِينَ» و این هم به دستور خداست. «وَ قَدْ جَعَلْتُهَا لَكَ لِمَا أَمَرَنِي اللَّهُ بِهِ فَخُذْهَا لَكَ وَ لَوْلِكَ»؛ امام هشتم می‌فرماید: «فَهَذِهِ الْخَامِسَةُ»؛ [12] چون آن روایت خیلی مبسوط است.

اما آنچه که به عنوان مناظره بین امام هفتم (سلام الله علیه) با مهدی عباسی (علیه اللعنه) است این است که «لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ع عَلَى الْمُهَدِّيِّ رَأَاهُ يَرُدُّ الْمَظَالِمَ». يك وقت سيدناالاستاد مرحوم آقاي محقق داماد (رضوان الله عليه) اين گونه از احاديث را كه البته اين حديث نبود؛ حديثي بود كه بالأخره

امام هفتم به آن طاغي عصر اين كلمه را گفت، اين بزرگوار نتوانست خود را داشته باشد، اشك از چشمان شريفش جاري شد و آن همين كلمه است «فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» كه كار ولي خدا به جايي برسد كه به طاغوت عصر بگويد «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ». امام هفتم (سلام الله عليه) به آن طاغوت عصر ميگويد «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُ مَظْلَمَتِنَا لَا تُرَدُّ؟» چرا مظلومه به ما برنميگردد «فَقَالَ لَهُ وَ مَا ذَاكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلَى نَبِيِّهِ ص فَدَكَأَ وَ مَا وَالَاهَا»، اين «لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ بِ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ» اينكه با جنگ گرفته نشد. «فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) {وَأَتَى ذَا النُّفْرَيْنِ حَقَّهُ} [13] فَلَمْ يَذَرْ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ هُمْ فَرَجَعَ فِي ذَلِكَ جَبْرِئِيلَ وَ رَاجَعَ جَبْرِئِيلُ ع رَبَّهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ ادْفَعْ فَدَكَأَ إِلَى فَاطِمَةَ ع، فَدَعَاَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص، فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ فَدَكَأَ فَقَالَتْ قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْكَ فَلَمْ يَزَلْ وَكَلَّوْهَا فِيهَا حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)؛ وقتي اولي روي كار آمد و كلاي او را خواست خارج بكند؛ «فَلَمَّا وَلَّى أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وَكَلَاءَهَا فَأَتَتْهُ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا ائْتِينِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ»؛ وقتي فاطمه (عليها سلام) اعتراض كرد كه چرا و كلاي مرا از فدك بيرون كرديد؟ اين كسي كه مدعي خلافت بود گفت يك اسود يا احمر ي شهادت بدهد كه اين نَحْلُهُ توست. اولاً: از معصوم شهادت خواستن، اين با اعتراف به عصمت سازگار نيست؛ ثانيآك از «ذياليد» كسي شاهد نميخواهد، اين كدام محكمه است؟ اين كدام قانون است كه از «ذياليد» بيته بخواهد؟ «فَلَمَّا وَلَّى أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وَكَلَاءَهَا فَأَتَتْهُ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا ائْتِينِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ أُمِّ أَيْمَنَ» اينها را به عنوان شاهد آورد؛ «فَشَهِدَا لَهَا فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعْرِضِ فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيَهَا عُمَرُ فَقَالَ مَا هَذَا مَعَكَ يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ، قَالَتْ كِتَابُ كَتَبَهُ لِي ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ أَرَيْنِيهِ فَأَبَتْ فَاثْتَرَعَهُ مِنْ يَدِهَا وَ نَظَرَ فِيهِ ثُمَّ ثَقَلَ فِيهِ وَ مَحَاهُ وَ حَرَقَهُ، فَقَالَ لَهَا هَذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكَ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ»؛ گفت پدرت كه با جنگ اين را نگرفت. «فَضَعِيَ الْحَبَالُ فِي رِقَابِنَا فَقَالَ لَهُ الْمُهْدِيُّ»؛ حالا اين صحنه گذشت، مهدي عباسي به امام هفتم (سلام الله عليه) عرض كرد: «يَا أَبَا الْحَسَنِ خُذْهَا لِي»، حالا فدك را تحديد كنيد تا ما اين فدك را به شما برگردانيم «فَقَالَ حَدُّ مِنْهَا جَبَلُ أَحَدٍ وَ حَدُّ مِنْهَا عَرِيشُ مِصْرَ وَ حَدُّ مِنْهَا سَيْفُ الْبَحْرِ وَ حَدُّ مِنْهَا دُومَةُ الْجَنْدَلِ»؛ يعني همه آنچه كه «لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكَ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ»؛ براي ماست. اين از يك طرف ميخواهد بگويد همه آنچه كه در قلمرو حكومت توست فدك است؛ چون منظور از فدك باغ نيست، اين يك طرف؛ از طرفي هم اگر به ظاهرش بخواهيم اخذ كنيم ميفرمايد هر چه كه بدون جنگ و خونريزي به دست مسلمين آمده است در اختيار ولي مسلمين است و؛ ولي مسلمين من هستم. «فَقَالَ لَهُ كُلُّ هَذَا؟» همه اينها فدك است؟ فرمود بله، ما كه درباره يك باغ نظر نداريم كه «قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كُلُّهُ»؛ براي اينكه «إِنَّ هَذَا كُلَّهُ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلَى أَهْلِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ فَقَالَ كَثِيرٌ وَ أَنْظُرْ فِيهِ» گفت اينها زياد است حالا من فكر بكنم. [14]

غرض آن است كه طبق اين روايات هر چه كه بدون خونريزي به دست مسلمين آمده است اليوم هم باقي است و اليوم هم جزء «مما لم يوجف» است و در اختيار ولي مسلمين است. اين تعبير بلند را اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) هم درباره فدك دارد، هم درباره خلافت هر دو در نهج/البلاغه است، تنها

درباره فذك نیست. فرمود: فذك در دست ما بود، براي ما بود، «فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ».[15] درباره خلافت هم همین حرف را زد، فرمود: خلافت چیزی است که «سَخَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ»؛[16] عده‌ای طمع کردند عده‌ای هم سخاوت‌مندانه برای اینکه اختلاف داخلی پیش نیاید صرف‌نظر کردند. ما برای اینکه در شرایطی که بیش از هر امر احتیاج به وحدت داریم هیچ مشکلی پیش نیاید صرف‌نظر کردیم.

بنابراین سایر روایت هم البته باید خوانده شود. از مجموع آن روایاتی که تاکنون خوانده شد استفاده می‌شود که هر چه که بدون خونریزی در اختیار دولت مسلمین قرار گرفت این برای خدا و پیامبر است و ولی مسلمین. البته فیء اگر باشد یتاما و مساکین و «ابناء السبیل» سهم‌اند؛ اما اگر فیء نباشد جزء سایر بخش‌های انفال باشد، فقط ولی مسلمین سهم است؛ چون «ما کان لله فهو لرسول الله و ما کان لله و لرسول الله فهو للإمام المعصوم(علیه السلام)» و بعدش هم برای جانشینان او.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

[1] . سوره بقره، آیه 249.

[2] . سوره شوری، آیه 23.

[3] . الکافی(ط - الإسلامية، ج1، ص543.

[4] . الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسي)، ج2، ص306 و 307.

[5] . سوره انفال، آیه 63.

[6] . الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج3، ص232 و 233.

[7] . التفسیر الکاشف، ج4، ص35 و 36.

[8] . بحار الأنوار، ج48، ص157.

[9] . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج1، ص233.

[10] . معانی الأخبار، النص، ص91.

[11] . سوره اِسرائ، آیه 26.

[12] . تفسیر نور الثقلین، ج3، ص153.

[13] . سوره اِسرائ، آیه 26.

[14] . الكافي (ط - الإسلامية، ج1، ص543.

[15] . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه45.

[16] . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه162.

برچسب